الثاني المذكور ... ذوويں مرتمیز می شوند اسماء الٰهی بعضت

ست که جامع سبعه معبر میشوند حيٌّ و عالمٌ و مريدٌ و قايلٌ و قادرٌ و جوادٌ و مقسطٌ

دامر ایجادی که مطلوب حقیقی کمال جلا و استجلا بروی مترتب است برین اسما

موقوف است چه حيٌّ موجب حضور است بالیستگی ایجاد و شعور بمصلحت و تدبیر

کلی دران باب که مطلوب حقیقی بوی باز بسته است و عالم مفصل آن تدبیر است

باستحضار مفردات حقایق متنوعه و تابعه و تعینات وجودی اسماء مضاف بهر حقیقی

و احکام او و مرید مخصص و مترتب آن ان است در ظهور فی مرتبه او در اب و قایل

مباشر امر ایجادی است بمعنی کلمهٔ کن و قادر و ممد اوست و موثر بذلک القول

و جواد معین و معطی حصص وجودی است بهر حقیقی و مقسط مثبت و معین محل و مرتبه

که آن موجود در وی ظاهر خواهد شد و مثبت و مبین برزخیت و حکم عدالت او

بم ذرا

نیز دران مرتبه که حکم ایجادی اولا و ثبات و بقای او ثانیا بران موقوف است

حقایق اشیا تعینات و تمیزات وجود حق است سبحانه در مرتبه

علم و منشاء آن تعینات و تمیزات خصوصیات شئون و اعتباراتی است که مستجن

است در غیب ذات الوجود يتجلى بصفة اخرى فيصير حقيقةً ما من

آن وجود متجلی میشود بصفت دیگر پس باز میشود حقیقتی از حقایق

الحقائق الاسمائية وصورة تلك الحقيقة في علم الحق سبحانه

حقایق اسمائیه و صورة آن حقیقت در علم حق سبحانه

هي المسماة بالماهية والعين الثابتة وان شئت قلت تلك

آن مسمی است بماهیت و عین ثابته و اگر خواهی گوئی آن

الحقيقة هي الماهية فانه ايضا صحيح فالاعيان الثابتة

حقیقت همان ماهیت است پس بدرستیکه آن نیز درست است پس اعیان ثابته

هي الصور الاسمائية المتعينة في الحضرة العلمية وتلك الصور

آن صور اسمائیه متعینه است در حضرت علمیه و آن صور

فائضة من الذات الالهية بالفيض الاقدس والتجلي

فیض یابنده از ذات الهیه بفیض اقدس و تجلی

الاول بواسطة الحب الذاتي وطلب مفاتيح الغيب التي

اول بواسطه حب ذاتی و طلب مفاتیح غیبی که

لا يعلمها الا هو ظهورها وكمالها فان الفيض الالهي

نمیداند آنها را مگر او ظهور آن صور و کمال آنهاست پس بدرستیکه فیض الهیه